



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

دانشتنی هاو داستان های کوتاه مهدوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام روزگار ما

(دانستی‌ها و داستان‌های کوتاه مهدوی)



سرشناسه	:	میری، محمد، ۱۳۵۸ -
عنوان و نام پدیدآور	:	امام روزگار ما / محمد میری: [برای] حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی امامت و مهدویت.
مشخصات نشر	:	قم: بنیاد فرهنگی مهدی موعود (عج)، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	:	۱۰۱ ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۲۰۰۰
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
موضوع	:	محمدین حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق -
موضوع	:	مهدویت -- انتظار
موضوع	:	مهدویت -- احادیث
موضوع	:	داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها
شناسه افزوده	:	حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی امامت و مهدویت.
رده بندی کنگره	:	BP۲۲۴/۱۳۹۲۴۴ الف ۸/م۹
رده بندی دیویی	:	۴۶۲/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	:	۳۴۱۸۷۵۹

امام روزگار ما

- مؤلف: محمد میری
- ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)
- نوبت چاپ: اول / بهار ۱۳۹۳
- شابک: ۰ - ۲۰ - ۷۱۲۰ - ۶۰۰ - ۹۷۸
- شمارگان: دو هزار نسخه
- قیمت: ۳۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

○ قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) / خیابان شهدا / کوچه آمار (۲۲) / بین بست شهید علیان / پ: ۲۶ / همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱ / تلفن: ۳۷۷۴۹۵۶۵ و ۳۷۷۳۷۸۰۱ (داخلی ۱۱۷ و ۱۱۶) / ۳۷۸۴۱۱۳۰ (فروش) / ۳۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت) / فاکس: ۳۷۷۳۷۱۶۰ و ۳۷۷۴۴۲۷۳

○ تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) / تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹ / فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹ / ص.پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵

- www.mahdi۳۱۳.com
- www.mahdaviat.ir
- info@mahdaviat.ir
- Entesharatbonyad@chmail.ir

با قدردانی و تشکر از همکاری که در تولید این اثر نقش داشته‌اند:

اعضای محترم شورای کتاب حجج اسلام مجتبی کلباسی، محمدصابر جعفری، مهدی یوسفیان، محمدرضا فزادیان و آقایان احمد مسعودیان (مدیر داخلی)، زینب احمدیان (ویراستار)، مرتضی دانش طلب (مدیر مالی)، حسن اخوان (طراح جلد)، سید مجتبی میررضوی (صفحه آرا) و کلیه کسانی که ما را یاری نمودند.

مدیر مسئول انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)
حسین احمدی

کد فایل: ۰۹۲۰۰۵

«فهرست مطالب»

پیشگفتار ۷

بخش اول؛ پیدائترین

مقدمه ۱۱

سبب خیر ۱۲

واکسن ۱۳

مهمات ۱۴

مهدی شناسی ۱۵

بالا و عمیق ۱۶

نام ۱۷

شهرت ۱۸

پنهان ۱۹

شگفت ۲۰

بی تردید ۲۱

قادر ۲۲

دوران اختفاء ۲۳

دیدار ۲۴

تا ظهور ۲۵

امتحان ۲۶

کوتاه ۲۷

جانشین ۲۸

۲۹ بهره
۳۰ تشرّف
۳۱ دوران ظهور
۳۲ ویژگی
۳۳ <u>امام مهدی <small>علیه السلام</small> در قرآن</u>
۳۴ مفسّر
۳۵ معرفی
۳۶ قطع آب
۳۷ احساس
۳۸ خانه‌ی دل
۳۹ غلبه
۴۰ حاکمیت صالحان
۴۱ وعده
۴۲ <u>ادیان، فرق و مذاهب</u>
۴۳ منجی
۴۴ عالم
۴۵ بشارت ظهور
۴۶ تذکره‌ی عمره
۴۷ پسر انسان
۴۸ عترت
۴۹ نیش
۵۰ گستره‌ی حکومت
۵۱ انصاف
۵۲ دلیل
۵۳ <u>چند نکته</u>

فهرست مطالب □ ۵

۵۴	حاج آقا.....
۵۵	عَرَضه.....
۵۶	عمر جاویدان.....
۵۷	حاکم زمان.....
۵۸	قدرت بی نهایت.....
۵۹	افسانه‌ی خضراء.....
۶۰	حجّت خدا.....

بخش دوم؛ فانوس هدایت

۶۳	<u>این یعنی انتظار</u>
۶۴	دمپایی سفید.....
۶۵	بوسه باران.....
۶۶	هنرمندی.....
۶۷	م ع ا د.....
۶۹	<u>بر بال وظایف</u>
۷۰	شناخت.....
۷۱	الگو پذیری (۱).....
۷۲	الگو پذیری (۲).....
۷۳	یاد (۱).....
۷۴	یاد (۲).....
۷۵	حفظ ایمان (۱).....
۷۶	حفظ ایمان (۲).....
۷۷	زمینه سازی.....
۷۹	<u>وصال یار</u>
۸۰	اضطرار.....

۸۱مصلحت
۸۲راستی و انصاف
۸۳مهم‌تر
۸۵ <u>رضایت دلدار</u>
۸۶فُوت
۸۷خاک و آسمان
۸۸اوّلِ اوّل
۹۰آتش
۹۲کتاب جگرکی
۹۳گوارا
۹۴کشیدنی
۹۵ <u>روی ماه دعا</u>
۹۶اسلحه
۹۷عشق ناب
۹۹بی‌دریغ
۱۰۱ <u>برخی از منابع</u>

پیشگفتار

مهدویت، سرچشمه زلال امید و عدالت، تنها باور صحیحی است که آرامش بخش نگاه پریشان آدمی به آینده است. از این رو تعمیق این باور، نه تنها لازم بلکه ضروری به نظر می‌رسد.

در این راستا، مجموعه‌ی دانستنی‌ها و داستان‌های کوتاه مهدوی، "امام روزگار ما"، گامی کوچک برداشته است و امید آن می‌رود بتواند روحیه‌ی حقیقت‌جویی، تنوع‌طلبی و پرسش‌گری "نوجوان و جوان" را به نحو شایسته‌ای پوشش دهد.

در پایان از حُجج اسلام آقایان: محمد یوسفیان و سید مهدی مهدوی‌نیا و سایر عزیزانی که ما را در به ثمر رسیدن این اثر یاری نموده‌اند تشکر و قدردانی می‌کنیم و منتظر انتقادهای و پیشنهادهای سازنده شما خوانندگان گرامی هستیم.

انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود 

بخش اول

پیداترین

- مقدمه
- مهدی شناسی
- امام مهدی علیه السلام در قرآن
- ادیان، فرق و مذاهب
- چند نکته

do qüo 

سبب خیر

نوجوانی هم عالمی دارد، بخصوص گنده با رفقا! یادش بخیر، استاد می‌گفت: «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.» هنوزم شیرینی سؤالات مهدوی که چندتایی دنبالش می‌رفتیم و حلشان می‌کردیم، زیر دندونمه؛ چراکه شک و تردید اگرچه جایگاه بدی است ولی معبر و گذرگاه خوبی است.

اُم؛ چقدر شیرین بود! جانم امام زمان علیه السلام!

واکسن

می گفت: «آب اگر حرکت نکند، می گندد.» و نتیجه می گرفت: «اگر در مردم یک حالت آرامشی باشد و بر معتقدات دینی و مذهبی، تازیانه شک نخورد، در آن صورت غیر متخصصین مذهبی، پیشتاز آن معتقدات می شوند و دائم از خودشان چیزی می سازند.»^۱

عجب؛ پس واکسن اعتقاد به مهدویت، شبهه و سوالات آن است!

۱. برگرفته شده از کلام شهید مطهری *منتها*.

مهمات

جنگ شروع شده بود، فیلسوف بزرگی از بخارا با یک تک، توانسته بود مواضع اعتقادی شیخی دانشمند از اهل قم را بگیرد. حالا او به سبب طول غیبت امام زمان علیه السلام و... در شک و تردید بسر می‌برد و به نیروی پشتیبانی احتیاج داشت. فرمانده، شیخ صدوق، به کمک برخاست و با پاتکی به موقع مواضع از دست رفته را پس گرفت. بعد از آن، مهمات درخواستی را نیز فرستاد؛ کتاب "کمال الدین و تمام النعمة".

مهدي شناسي

بالا و عمیق

چند وقتی می‌شد، گمشده‌اش^۱ را پیدا کرده بود. برای همین هم جملات حکیمانه می‌گفت؛ «عقیده‌ی به امام عصر^{علیه السلام} عمیق‌تر می‌شود چون به حضرت حق توجه کنی و به درگاهش دعا و انابه نمایی و وظایف دینی‌ات را انجام دهی. سطح فکری نیز بالاتر می‌رود، با اوج گرفتن مرغ فکر به دو بال مطالعه و گفتگو با علماء، درباره‌ی حضرتش.»

۱. علی^{علیه السلام}: حکمت گمشده مؤمن است. (نهج البلاغه، حکمت ۸۰)

نام

خیلی علاقه داشتم نثر ادبی بنویسم آن‌هم برای امام زمان علیه السلام! بسم‌الله گفتم و شروع کردم. «چه سپیده‌دمی که سپیده دمید! چه عیدی که هدیه‌ی خدایی رسید! چه نیمه ماهی که ماه کامل درخشید! چه سالی که برکت، روسفید گردید! چه جایی که بیننده را به سرور و شادی کشانید!» اینجا بود که پدرم صیدام زد. وقتی از پیش او برگشتم، خواهر کوچکم نثرم را آراسته بود؛

«آری، سامراء، سال ۲۵۵ (هـ ق)، نیمه ماه شعبان، روز جمعه، هنگام سپیده دم، گل خوشبوی نرگس، هم نام نبی، منجی موعود، دیده به جهان گشود!»

شهرت

هر سال، نیمه شعبان، حاج رضا بروشور هیئت را آماده می‌کرد. عادت داشت روی صندلی چرخدارش بنشیند و بنویسد. می‌گفت: «این سوغات جنگ، ذهنم را باز می‌کند!»

امسال فقط توانست یک پاراگراف بنویسد؛ «هدایت شده‌ای که مردم را به حق می‌خواند (مهدی)، قیام برای حق می‌کند (قائم)، باقی مانده‌ی حجت‌های خدا و آخرین ذخیره اوست (بقیة الله)، حاکم و فرمانروای یگانه زمان است (صاحب الزمان و ولی عصر)، همه در انتظار مَقَدَم اویند (منتظر) ...»

و البته که شهدا منتظران واقعی ظهورند!

پنهان

می‌خواستند نور خدا را با دهان ناپاک‌شان خاموش کنند. قتل
دوازدهمین جانشین رسول خدا در ذهنشان جَوَلان داشت. خلیفه بودند
دیگر، آن هم از نوع عباسی‌اش.

والله مُتِمُّ نُورِهِ ... «ولی خدا نور خود را کامل می‌کند هرچند کافران
خوش نداشته باشند.»^۱

همان هم شد، ولادت آن حضرت پنهانی بود.

۱. سوره صف، آیه ۷ (ترجمه آیت الله مکارم دامنه‌العلم).

شگفت

چه باورپذیر است کلامی که قرآن تأییدش کند! وقتی عیسی، روح‌الله، به قدرت خدا بدون پدر پای بر زمین می‌نهد، دیگر چه جای تعجب است اگر همان قدرت، اثر حمل و نشانه بارداری را از نرجس خاتون بردارد. بله؛ می‌شود بزرگ بانوان حرم اهل بیت (علیهم‌السلام)، حکیمه خاتون (عمه بزرگوار امام یازدهم)، در شب نیمه شعبان و چند ساعت پیش از ولادت، از واقع شدن این امر بزرگ آگاه شود.

راستی که شگفت است قدرت حق تعالی!

بی تردید

﴿...يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ...﴾؛ «او (پیامبر) را همچون فرزندان خود می‌شناسند.»^۱ جا خورد؟! «چطور ممکن است اینقدر دقیق بشناسند؟»
ظهر وقتی امام جماعت مدرسه، شمایل و اوصاف حضرت مهدی علیه السلام در روایات که؛ «چهره‌ای گندمگون، پیشانی بلند، ابروان هلالی، چشمان سیاه و درشت و... دارد. اهل عبادت و شب زنده‌داری، زهد و پارسایی، صبر و بردباری، عدالت و نیکوکاری و... است.» را بیان کرد، سری جنباند و بر تردید بی‌موردش خندید.

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۶ (ترجمه آیت الله مکارم دامنه العالی).

قادر

پارسال قمه کش قهقاری بود، یک سر و گردن بزرگتر از همه قلدرهای شهر؛ اما امسال غم هجران امام زمان ع بر دوشش سنگینی می‌کرد و ادیبانه می‌گفت: «ما را چه به قلدری وقتی خدا اراده کرده امام، از اول زندگی، مظهر قدرت و اقتدارش باشد؟! پس او با قدرت‌نمایی پروردگارش عجین شده است! حال چون گوش در ژرفای دوران زندگی حضرتش تیز کنیم، هم دوران اختفاء، هم دوران غیبت (صغری و کبری) و هم دوران ظهور، هر سه فریاد می‌زنند: خدا قادر است، خدا قادر است، خدا قادر است!»

گردنش هم پیش خدا و امامش از مُو باریکتر شده بود!

دوران اختفاء

حرفش تمام نشده بود که به یاد حضرت موسی افتادم. می‌گفت: «امام زمان علیه السلام از آغاز ولادت تا شهادت پدر بزرگوارش، پنهانی زندگی کردند و در این دوران امام عسگری علیه السلام با نوشتن نامه و دادن عقیقه^۱، تنها نزدیکان و خواص را از ولادت امام مهدی علیه السلام مطلع ساختند.»
خُب؛ شاید هم صحبتی با خدا و کلیم‌اللهی، اقتضائش ولادت پنهانی است!

۱. قربانی کردن حیوانی، جهت سلامتی فرزند تازه متولد شده را گویند. عقیقه، مستحب مؤکد است.

دیدار

قرارمان زیر گنبد مسجد بود. مثل همیشه با یک بغل کتاب آمد. جلد دوم "کمال الدین" را بهم داد و گفت: «از باب ۴۲، حدیث ۱۰ را نگاه کن؛ یکی از بزرگان شیعه روشنات می‌کند.» فوری بازش کردم. از قول محمد بن عثمان نوشته بود: چهل نفر از شیعیان، نزد امام یازدهم گرد آمدیم. آن حضرت فرزندش را به ما نشان داد و فرمود: «پس از من این، امام شما و جانشین من است ...»

راست می‌گفت؛ معلوم شد در زمان امام عسگری علیه السلام، برخی افراد موفق به دیدار فرزندشان شده‌اند.

تا ظهور

پنج سال بیشتر نداشت که خلیفه‌ی بداندیش عباسی، پدر بزرگوارش را به شهادت رساند و بعد از اینکه مطلع شد او بر جنازه پدر، نماز خوانده است قدم در راه دستگیری‌اش نهاد.

چه خیال باطلی! چه که از هنگام شهادت امام یازدهم، دوران غیبت شروع شد و تا هنگامه‌ی ظهور ادامه دارد.

امتحان

آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: "ایمان آوردیم"، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟!^۱ این سنت الهی است و در هر امتی جاری. بله؛ آزمایش قوم نوح با قوم صالح و ثمود و دیگر امتها فرق می‌کرد؛ ولی این، با وجود شرایط زمانی و اجتماعی متفاوت، طبیعی است. کلامش که به اینجا رسید با خود اندیشیدم: «درست است که علت غیبت امام زمان علیه السلام به روشنی معلوم نیست؛ اما نکند حکمت آن، امتحان و آزمایش امت رسول خدا، در این شرایط باشد؟»

۱. سوره عنکبوت، آیه ۲ (ترجمه آیت الله مکارم رحمته علیه).

کوتاه

با اینکه پیر بود اما اصرار داشت بداند "غیبت صغری" یعنی چه؟! گفتم: «بین مادر جان، غیبت امام زمان ع دو مرحله دارد که یکی از سال ۲۶۰ هـ. ق (هنگام شهادت پدرشان) تا سال ۳۲۹ هـ. ق (حدود ۷۰ سال) طول کشید. به این "غیبت"، کوتاه مدت یا "صغری" می‌گویند. مهم‌ترین ویژگی‌اش هم این است که امام ع، چهار نفر را به عنوان جانشین و نایب خاص خویش انتخاب کرد تا مردم از طریق آنها با ایشان در ارتباط باشند. البته در این دوره هم بعضی‌ها، موفق به دیدار و ارتباط مستقیم با حضرت می‌شدند.» حالا دیگر لبخند می‌زد.

خودمانیم، خنده بر هر چهره‌ای زیباست!

جانشین

علمش حسابی از خودش بزرگتر بود! گیر داده بود الآن که دوران "غیبت کبری" است جانشین امام زمان عج، چه کسی است؟ می‌گفت: «یعنی ما را به حال خودمان رها کرده‌اند؟!» وقتی فهمید امام عج در این دوره، عالمان و فقیهان را به عنوان "جانشین عام" خودشان به مردم معرفی کرده و از آنان خواسته‌اند در امور خود به عالمان رجوع کنند، می‌گفت: «حالا دیگر خیالم راحت است.»

نگو؛ عمل به وظیفه هم حسابی برایش مهم است!

بهره

خیلی ناراحت بودم. فکر می‌کردم؛ «حالا که امام زمان علیه السلام غایب است، حتماً ما از وجود نازنینشان بی‌بهره‌ایم!» تا اینکه روایت مشهور از پیامبر و خود حضرت مهدی علیه السلام که بهره بردن مردم از "امام غایب" به بهره بردن‌شان از خورشید پشت ابر تشبیه شده است را دیدم. تازه فهمیدم؛ «میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است!»

تشرّف

با اینکه تازه پشت لبش سبز شده بود اما سؤال پخته‌ای مطرح کرد. از کتاب "مفاتیح الجنان"، حکایت تشرّف حاج علی بغدادی خدمت امام زمان علیه السلام در دوران غیبت کبری را آورد و گفت: «مگر امام علیه السلام در آخرین توقیع و نامه‌ی خود به آخرین نایب خاصش فرمودند: «کسی که ادعای مشاهده کند، ... او دروغ‌گو و افترازننده است»؛ پس حاج علی راست نگفته است؟»

از دقتش خوشم آمد. بلافاصله سخن شهید صدر رضی الله عنه را برایش خواندم: «مراد، ... [این است] که شخص با ادعای مشاهده و ارتباط بخواهد عقاید و نظر خود را با نام پیام‌های امام زمان علیه السلام به مردم القاء کند.»

فهمش هم بالا بود چون نتیجه گرفت: «دیدار حضرت، امر ممکنی است اما شاهد و دلیل می‌خواهد!»

دوران ظهور

امید در چشمانش موج می‌زد. همیشه یک دعا ورد زبانش بود؛
«پروردگارا! علائم ظهور^۱ را هر چه زودتر پدیدار گردان و امام زمان علیه السلام را
برسان!»

سربازی حضرت مهدی علیه السلام، از هنگام ظهور تا رحلت‌شان آرزویش بود
و اینکه بتواند با مولایش عدل و دین را بر زمین خسته از سیاهی
بگستراند، همه‌ی فکرش.»

این بلندای نظر، غبطه ندارد؟!

۱. مانند خروج سفیانی و ندای آسمانی که از علائم قطعی ظهور هستند.

ویژگی

با وجد از جا برخاست. زیر لب چیزی را زمزمه می کرد. استاد تاریخمان بود. کنجکاو صفحه‌ی باز کتاب روی میزش را خواندم:

«امام حسین علیه السلام: مهدی را با آرامش و وقار و شناخت حلال و حرام و نیاز همگان به او و بی‌نیازی او از دیگران خواهید شناخت.

امام صادق علیه السلام: به خدا سوگند! لباس او جز پارچه‌ای زبر و خشن و غذای او، جز غذای ساده نیست.

امام رضا علیه السلام: او عالم‌ترین مردم و حکیم‌ترین مردم و با تقواترین مردم و سخی‌ترین مردم و عابدترین مردم است.»

استاد هم حاشیه زده بود: «این است فرمانروای آسمانی!»

کتاب امام مهدی علیه السلام در قرآن

مفسر

شهامتش در پرسش قرین ادب بود. می دانست قرآن کریم، در جایگاه قانون اساسی اسلام است؛ اما موارد متعددی برمی شمرد که قرآن کلیات مسائل اسلامی را مطرح کرده است، "توضیح دهنده" آنها را جستجو می کرد؟! آیه ۴۴ سوره نحل را که خواندم مشککش حل شد؛ چرا که صریحاً، پیامبر را مبین و مفسر قرآن معرفی کرده است و او خوب می دانست جانشینان واقعی پیامبر نیز چنین اند.

می گفت: «وه که چه شورانگیز می نماید؛ تفسیر قرآن به بیان زیبای

امام زمان علیه السلام!»

معرفی

عقیده‌اش این بود: «همیشه اولین قدم سخت‌ترین کار است!» خودش، چهار پنج قدمی در شناخت قرآن برداشته بود. حالا دقیقاً می‌دانست قرآن کریم برای معرفی افراد از روش‌های مختلفی استفاده کرده است. می‌گفت: «قرآن کریم با بیان صفات و ویژگی‌ها، امام زمان علیه السلام را معرفی کرده است نه با ذکر نام و نشان. خب؛ اگر انسان‌ها آنقدر بالغ نشده باشند که این را بفهمند و او را بشناسند، آیا باید آخرین ذخیره‌ی الهی با آمدنش به خطر بیفتد؟!»

قطع آب

و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند "طالوت" را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است.» گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم و او ثروت زیادی ندارد؟!»^۱

جالبه‌ها؛ نه تنها با ذکر نام، مشکل حق‌ستیزان حل نشده است و اختلاف از بین نرفته، بلکه گویی آبی به آسیاب آنها بوده! پس شاید عدم ذکر نام امام مهدی عج در قرآن، قطع آب به آسیاب دشمن است؛ باشد که دست به مخالفت و اختلاف نزنند!

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۷ (ترجمه آیت الله مکارم رحمته).

احساس

تازه فهمیده بود نام امام مهدی علیه السلام با صراحت در قرآن ذکر نشده است. نگران و مضطرب می‌گفت: «الآن مخالفان ال می‌کنند و بل می‌کنند.» گفتم: «نگران نباش! چرا که برخی بزرگان گفته‌اند اگر ذکر می‌شد، انگیزه‌ی مخالفان برای تحریف قرآن بیشتر می‌شد و قرآن، این "احساس و روح زندگی"، در خطر تحریف قرار می‌گرفت.»
و البته که با احساس، زندگی زیباست!

خانه‌ی دل

حرف‌هایش ما را به فکر فرو برد؛ «نکند قرآن کریم چون از امامت و ولایت و مهدویت و حکومت عدل جهانی لبریز است احتیاجی به ذکر نام نمی‌بیند و تنها به بیان ویژگی‌های آشکار این حقایق^۱ اکتفا می‌کند؟! یا شاید بهتر است بگوییم، می‌خواهد ببیند در خانه کسی هست یا نه؟! چرا که در خانه اگر کس است، یک حرف بس است!»

۱. برای نمونه، برخی از ویژگی‌ها و صفات حکومت جهانی امام مهدی در سوره‌ی نور آیه ۵۵ و سوره‌ی انبیاء آیه ۱۰۵ و ۱۰۶ آمده است.

پیداترین: امام مهدی علیه السلام در قرآن □ ۳۹

غلبه

برایش مهم بود. سؤال را نوشت و به امام جماعت مسجد داد. فردای آن روز جواب را که خواند: «بله؛ خدا در سه جا تصریح می‌کند، دین اسلام بر همه‌ی ادیان غلبه خواهد کرد و بیش از ۲۵۰ آیه‌ی قرآن به امام مهدی علیه السلام و حاکمیت عدل و دین، اشاره دارد.» خوشحالی را در چهره‌اش می‌دید!

حاکمیت صالحان

همیشه قرآن کوچکی در جیبش بود. در هر فرصتی شروع می کرد به خواندن آن. یک روز که از سردمداران و قلدرهای جهان حرف زدم، قرآنش را بهم داد و گفت: «آیه ی ۱۰۵ از سوره انبیاء را بخوان!»
خواندم: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾؛ در "زبور" بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: «بندگان شایسته ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد».

وعده

هنوز یک دقیقه از آمدن معلّم و نشستن بچه‌ها نمی‌گذشت که بی‌اختیار از جایش بلند شد. معلّم گفت: «جانم؟!» تازه حواسش جمع شده بود. مینمکنان گفت: «خدا وعده داده! می‌بخشید آقا، اینجا نوشته خداوند، به انسان‌هایی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند وعده می‌دهد که خلافت و حکومت در زمین را به آنان وا می‌گذارد و دین‌شان را پابرجا و برقرار می‌سازد.»^۱
چه ذوقی کرده بود!

ادیان، فرق و مذاہب

منجی

خیلی مطالعه می کرد. می گفت: «عجب حالی می دهد کتاب!» کنارش که رسیدم، یک نگاهی بهم کرد و گفت: «جالبه؛ یهودی می گوید: ماشیح، مسیحی می گوید: مسیح، زرتشتی می گوید: سوشیانس، هندو هم می گوید: ویشنو.» گفتم: «چه می گویی؟» گفت: «این کتاب را بین! منجی موعود جهان در مذاهب دیگر به این نامها خوانده می شود؛ اما خودمانیم، مهدی علیه السلام ما عشق است!»

عالم

برگه‌ی تایپ‌شده‌ای را کنار مسجد جامع بهم داد و رفت. لیستی بود از کتاب تورات و ملحقات آن درباره‌ی بشارت ظهور مصلح جهانی در آخرالزمان.

بشارت ظهور را در زبور داود، کتاب اِشعیای نبی، کتاب زکریای نبی، کتاب دانیال نبی و کتاب حیقوق نبی به دقت آدرس داده بود. اولش کمی مردد شدم اما از اهالی چهار سو^۱ که پرسیدم، دلم قرص شد.

او از علما بود، آن‌هم علمای معتبر یهود! ۰۹۱۹۷۴۶۴۴۵۸.

۱. محله یهودی نشین شهر یزد.

پیداترین: ادیان، فرقی و مذاهب □ ۴۵

بشارت ظهور

اگرچه تأخیر نماید، برایش منتظر باش؛ زیرا که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد کرد...؛ بلکه جمیع امت‌ها را نزد خود جمع می‌کند.

(کتاب حیقوق نبی)

تذکره‌ی عمره

پنج‌شنبه صبح با امیرحسین رفتیم ستارخان تهران، اداره‌ی گذرنامه. مهر کردن گذرنامه‌ها وقت می‌بُرد. به امیرحسین گفتم: «کلیسا را دیدی؟!» گفت: «خیلی قدیمی به نظر می‌رسید!» گفتم: «می‌دانی چهار نفر، انجیل را جمع‌آوری کردند و انجیل به نام آنها مشهور شده؟» گفت: «یعنی انجیل، چهارتاست؟!» گفتم: «انجیل کنونی، مشتمل بر چهار انجیل متی، مرقس، لوقا و یوحنا است.» کنجکاو پرسید: «از موعود هم حرفی زدند؟» عینکم را تکانی دادم و گفتم: «در انجیل و ملحقات آن، پنجاه مورد کلمه "پسر انسان" از نجات‌دهنده‌ای سخن می‌گوید که در آخرالزمان ظهور خواهد کرد.»

حالا دیگر مُهرها زده شده بود.

پسر انسان

و کمرهای خود را ببندید، چراغ‌های خود را افروخته بدارید. خوشا به حال آن غلامان که آقای ایشان چون آید، ایشان را بیدار یابد. پس شما نیز مستعد باشید؛ زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید، "پسر انسان" می‌آید.
(انجیل لوقا.)

عترت

مطالعه ریاضی خسته‌اش کرده بود. «سُنن» هم روی میز جلویی چشمک می‌زد. می‌دانست «سُنن ابو داوود» از کتاب‌های مهم اهل سنت است. دل به دریا زد و بازش کرد.

حدیث ۳۷۳۵؛ ام سلمه^۱: شنیدم پیامبر ﷺ فرمود: «مهدی^۲، از عترت من از نسل فاطمه علیها السلام است.»

حالا فقط می‌گفت: «فاطمه، فاطمه، فاطمه ...»

۱. همسر پیامبر و یکی از اُمّ‌المؤمنین می‌باشد.

نیش

با همان لهجه‌ی کابلی، در حالی که نمی‌گذاشت کسی به قبور ائمه بقیع نزدیک شود، جواب سؤال‌مان را داد و گفت: «چرا وجود ندارد؟! هم از نظر ما و هم شما، لقب منجی جهانی، "مهدی" است. هر دو گروه عقیده داریم ظهور مهدی امری قطعی است. حکومتش را فراگیر می‌دانیم. نزول حضرت عیسی و اقتدای او به مهدی را قبول داریم» و چند مورد دیگر را هم برای‌مان شمرد؛ اما بعدش گفت: «مگر می‌شود یک انسان، هزار سال عمر کند و شروع کرد به تخریب عقائد شیعه!»

حرف روحانی کاروان درست از کار درآمد: «وهابی‌ها اول اعتماد را جلب می‌کنند بعد نیش‌شان را می‌زنند!»

گستره‌ی حکومت

دلم می‌خواست مدت حکومت مولای‌مان را بدانم. به دبیر دینی که گفتم، گفتم: امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «قائم علیه السلام، ۳۰۹ سال مالک زمین می‌شود و در آن، حکومت می‌کند؛ همان‌گونه که اهل کهف در غارشان درنگ کردند. زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، آن‌گونه که پر از ظلم و جور شده باشد. خداوند برای او شرق و غرب عالم را فتح خواهد کرد...»^۱ و ادامه داد؛ اما این یک احتمال است زیرا روایات دیگری نیز در این باره آمده است.

خُب؛ دانستن همین مطلب هم غنیمت است دیگر؟!

انصاف

شنیده بودم اهل سنت ولادت امام مهدی عج را قبول ندارند؛ بلکه معتقدند او در آخر الزمان به دنیا می‌آید. از گنبد که برمی‌گشتم، طلبه‌ای ترکمن با چهره‌ای بشاش، درست آمد کنارم نشست. نزدیکی‌های گرگان دیگر با هم رفیق شده بودیم. شنیده‌ام را مطرح کردم. آخوند^۱ چپرلی گفت: «ابن جوزی حنفی در کتاب "تذکرة الخواص" و محمد بن یوسف شافعی در کتاب "البیان فی اخبار صاحب الزمان" و برخی دیگر از علمای ما ولادت حضرت را پذیرفته‌اند؛ اما اکثر آنان قبول ندارند.» بعد با تأملی معنادار ادامه داد: «اگر یکی از دلائل برای ولادت، کلام پیامبر ص و اهل بیتش علیهم‌السلام باشد، انصافاً نمی‌شود ساده از آن گذشت!»

دم انصافش گرم!

۱. ترکمن‌ها به علمای دینی خود "آخوند" می‌گویند.

دلیل

زیر لب می‌گفت: همه از دردرس فراری‌اند! گفتم: «منظورتان چیست؟!» آخوند چپرلی مکئی کرد و گفت: «بین؛ بیش از ۹۰۰ حدیث از شیعه و سنی داریم که پیامبر ﷺ فرمودند: «خلفای بعد از من دوازده نفرند.» پذیرش ولادت حضرت مهدی ﷺ توابعی دارد که هرچند به مسأله خلافت و امامت نمی‌انجامد اما علمای ما را مقابل انبوهی از روایات از جمله روایتی که گفتم قرار می‌دهد که توجیه‌شان زحمت دارد. خُب؛ اگر اصل ولادت انکار شود، دردرس توجیه هم از بین می‌رود!»
بعد هم چشمانش برق غریبی زد و به فکر فرو رفت.

چند نکتہ 

حاج آقا

شروع کرد به توضیح دادن یک بحث دینی و انسان‌شناسانه؛ «حاضر و ناظر دانستن امام زمان علیه السلام به این معنا نیست که امام با چشم سر، افراد را نگاه می‌کند، همان‌گونه که شاهد و ناظر بودن خدا نیز شهود و دیدن مادی نیست؛ بلکه معصومین علیهم السلام دارای حقیقت وجودی بسیار بلندی‌اند که احاطه‌ی حضوری آنها به موجودات را در پی دارد ...»

راستش؛ بعضی از حرف‌هایش را نفهمیدم اما فهمیدم چرا بچه‌های کلاس به او می‌گویند: «حاج آقا!»

عَرَضَه

ترس بَرَم داشت! آیه‌ی قرآن را که نمی‌شود ندیده گرفت؛ «بگو: عمل کنید، خدا و رسولش و مؤمنان [ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام]، اعمال شما را می‌بینند ...»^۱ به خودم نهیب زدم؛ «خواست جمع باشد، کارهایت به امام زمان علیه‌السلام عَرَضَه می‌شود! دنیا هم هر کس را بتواند عوض کند، فرمانروای زمان را نمی‌تواند!»

عمر جاویدان

وقتی خواند؛ «اگر او [یونس علیه السلام] در شکم ماهی تسبیح نمی‌گفت، تا روز رستاخیز در شکم ماهی می‌ماند.» طبق این آیه‌ی شریفه، عمر بسیار طولانی (از عصر یونس علیه السلام تا روز رستاخیز) که در اصطلاح زیست‌شناسان، "عمر جاویدان" نامیده می‌شود، برای انسان و حیوان (ماهی) از نظر قرآن امکان‌پذیر است. «بُهت‌زده می‌گفت: هزار نکته‌ی باریک‌تر ز مو اینجاست! امام زمان علیه السلام که عمری ندارد!

پیداترین: چند نکته □ ۵۷

حاکم زمان

دست به دامن شیخ صدوق رحمته شد. به جلد دوم "کمال الدین و تمام النعمة"، باب ۴۶، استناد کرد که بر اساس برخی روایات، عمر حضرت نوح علیه السلام، ۲۴۵۰ سال طول کشیده است و ۹۵۰ سالی که در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی عنکبوت آمده است، مدت پیامبری آن حضرت است. و ادامه داد: «در این صورت، طبیعی است حاکمی که حتی بر زمان هم حکومت می‌کند، صاحب الزمان علیه السلام، هزار و چندین ساله باشد.»

قدرت بی نهایت

کلامش بر اعماق جان می‌نشست؛ «آب یکی، غذا یکی، هوا یکی؛ اما یکی را هر ماه، یکی دوبار کوتاه می‌کنی و دیگری را تا پایان عمر دست هم نمی‌زنی!» موی سر و موی مژه و ابرو را می‌گفت و به اینجا می‌رسید؛ «خدایی که چنین قدرتی دارد آیا نمی‌تواند انسان‌های بی‌شماری را چون موهای سر، عمری کوتاه دهد و به تحقق بخش وعده‌ی بزرگ قرآن، امام عصر^{علیه السلام}، چون مژه و ابرو، عمری ثابت و طولانی؟!»

افسانه‌ی خضراء

انسان خوب، به خانواده‌اش رسیدگی می‌کند!
انسان بهتر، همسایه و اقوام را نیز سرپرستی می‌نماید!
انسان برتر، جامعه را می‌نگرد!
حال؛ چگونه گمان برده می‌شود برترین انسان، امام زمان عج، همراه
خانواده‌اش در جزیره‌ای سبز و خرم (جزیره‌ی خضراء) به سر می‌برد و با
پیروان خود در سختی‌ها و رنج‌ها همراه و همسان نمی‌باشد؟!!

حجّت خدا

حضرت علی علیه السلام: «سوگند به خدای علی! حجّت خدا، میان مردم هست و در راهها گام برمی‌دارد؛ به خانه‌های آنها سر می‌زند و در شرق و غرب زمین، رفت و آمد می‌کند. گفتار مردم را می‌شنود و بر ایشان سلام می‌کند و می‌بیند و دیده نمی‌شود، تا وقت معین و وعده الهی.»^۱

۱. الغیبة، نعمانی، باب ۱۰، ح ۳، ص ۴۱۴.

بخش دوم

فانوس هدایت

- این یعنی انتظار

- بر بال وظایف

- وصال یار

- رضایت دلدار

- روی ماه دعا

این یعنی انتظار

دمپایی سفید

جذاب و گیرا صحبت می‌کرد. موضوع صحبتش هم دل می‌ربود! می‌گفت: «منتظر فرج، مقامی عالی دارد و هرگاه در زمان غیبت از دنیا برود، به منزله‌ی کسی است که پس از ظهور حضرت حجّت علیه السلام زنده و تحت فرمان او در راه خدا جهاد می‌کند.»^۱

ناگهان پسرکی تکیده، بلند شد و نامربوط پرسید: «حاج آقا! سود بانکی ریاست؟»

شیء سفیدی به سرعت پهنه‌ی گرم فضای بالای سرمان را شکافت و بر کتف پسرک نشست! حاج آقا هم که یکه خورده بود، با بازگشت نگاهش از خادم جوان به سوی پسرک، لبخندزنان گفت: «پایان جلسه، ما مخلص شمائیم!» و ادامه داد: «بله؛ البته به نظر می‌رسد، منتظری چنین مقامی دارد که بدون دمپایی سفید آشپزخانه مسجد، گفتگو کند ...»

۱. نك: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۵.

بوسه باران

سخنران که وارد شد، مقامات بلند پایه هم به دنبالش وارد شدند. روی صندلی‌های ردیف اول سالن، چند نوجوان نشسته بودند و باقی صندلی‌ها، اگرچه خالی بود، اما به تعداد آقایان نمی‌رسید.

سخنران هنوز شروع به صحبت نکرده بود که مسئول برنامه با دستپاچگی، بچه‌ها را بلند کرد و آقایان را با احترام، جای آنها نشان داد. روی پیشانی سخنران، گره افتاد. میکروفن را روشن کرد و گفت: «آقایانی که جای بچه‌ها نشسته‌اند، مکانشان غصبی است؛ لطفاً روی صندلی‌های ردیف عقب بنشینند.»

بچه‌ها که به جای خود برگشتند، سخنران، صحبتش را آغاز کرد. در حالی که بوسه‌های نوجوانان با دست روانه او می‌شد.

راستی؛ آیا انتظار فرج را غیر از این معنایی است که از دریای وجود منتظران حقیقی، ابرهای سفید محبت و شجاعت حاصل آید که چون به دیگران رسد، مهر و عدل بیارد؟!

هنرمندی

ناظم خودکار بیک را به من داد و تشر زد: «چرا حواست را جمع نمی‌کنی؟ من باید وسایلت را بیاورم؟!»

مغزی خودکار را که درآوردم، دیدم جواب تست‌ها با کاغذ کوچکی
برایم پُست شده!

سرم را چرخاندم. چند ردیف آن طرف‌تر بر لبان دوستم - که خودکار را
به ناظم داده بود - لبخندی شیطنت‌آمیز خودنمایی می‌کرد.

یاد حرف پدرم افتادم: «هر چقدر، کار سخت‌تر باشد، فضیلتش هم
بیشتر است!»

در حالی که کاغذ کوچک را پاره می‌کردم زیر لب گفتم: «رفیق! اگر
یک کار مثبت از خودمان به دیگران سرایت دادیم، هنر کردیم. این
هنرمندی، یعنی انتظار فرج!»

فانوس هدایت: این یعنی انتظار □ ۶۷

م ع ا د

کلاس شروع شده بود که معلم پرسید: «بچه‌ها، انتظار فرج یعنی چه؟»

هر کس چیزی می‌گفت تا نوبت به من رسید. گفتم: «آقا اجازه؛ یعنی معاد.»

معلم گفت: «معاد؟! توضیح بده ببینیم منظورت چیست!» رفتم پای تخته و این‌چنین نوشتم:

«انتظار فرج، یعنی:

معرفت امام معصوم (م)،

عشق به عدالت (ع)،

امید به آینده‌ای روشن (ا)،

داشتن روحیه تعهد و مسؤولیت‌پذیری (د).»

بر بال وظایف

شناخت

همراه استاد، داخل کوچه شدیم. استاد هنوز داشت جواب سؤالم را - که از وظایف منتظران پرسیده بودم - می داد. چندتا بچه با سروصدا بازی می کردند و کوچه را روی سرشان گذاشته بودند.

ناگهان صدای شکستن چیزی همه مان را ساکت کرد و کوچه تاریک شد. یکی از بچه ها، با سنگ، چراغ بالای تیر برق را شکسته بود.

استاد مکشی کرد و گفت: «می دانی چرا چراغ را شکست؟» و ادامه داد: «چون مربی و راهنمای خوبی نداشت. کسانی هم که امامشان را نشناسند، راه درست را نمی روند. نور را از بین می برند و زندگی و مرگ جاهلی و ظلمانی ای خواهند داشت.»

الگو پذیری (۱)

با پیرمرد، در کاروانسرا آشنا شدم. خداییش، خدایی بود! وقتی دیدم دارد از کاروانسرا تنهایی بیرون می‌رود، دنبالش رفتم. گفت: «جوان! ما به دریای کویر می‌زنیم تا درّ تفکر صیقل دهیم، شما اذیت می‌شوید.» گفتم: «حاج آقا! اجازه بدهید ما هم بی‌نصیب نمائیم.»

یک ساعت بعد، زیر درخت کم‌سایه‌ای نشستیم. نگاهش به راه آمده افتاد و متعجب پرسید: «چرا یک ردّ پا بر سینه‌ی شن‌هاست؟!» گفتم: «فکر کردم خوب است حتی در راه رفتن هم پا جای پای شما بگذارم. بالاخره شما الگوی مائید.»

چند لحظه‌ای نگذشت که بغض پیرمرد ترکید. مضطرب پرسیدم: «حاج آقا! چی شده؟! اتفاقی افتاده؟!» آرامم کرد و گفت: «اینطور که شما گفתי باید از امام زمان علیه السلام پیروی کرد نه از خسی چون من. غلام رو سیاه کجا و ارباب کجا!»

الگو پذیری (۲)

صدای همهمهٔ انتهای سالن قطع نمی‌شد. امتحان نهایی بود و سالن امتحانات شلوغ. چندبار از بچه‌ها خواسته شد، سکوت را رعایت کنند. یکی از مراقبین جلسه که تیپ نامتعارف قهرمان آمریکایی بسکتبال را زده بود، بلندگو را گرفت و فریاد زد: «گوساله‌ها، خفه شید!» جلسه ساکت شد. بچه‌ها بهت‌زده و ناراحت بهم نگاه می‌کردند.

کاغذی از جیبم درآوردم و نامه‌ای نوشتم:

«با سلام؛ پیامبر اکرم ﷺ، کسانی از مردمان زمان ما را دوست و همراه خود می‌خواند که از ویژگی‌هایشان، اقتدا به امام زمان ﷺ و امامان پیش از اوست.^۱ پس اگر بزرگی چون امام باقر علیه السلام، مقتدا و الگوی مان باشد، دیگر نه تنها فحش نمی‌دهیم بلکه اگر کسی به ما گفت: «گاو»، همانند ایشان به او می‌گوییم: «من بقر نیستم، باقرم.» سعادت‌مند و پیروز باشید؛ والسلام.»

۱. نك: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۰.

یاد (۱)

پایین تُشک، آرام دَرِ گوشم گفت: «دوبنده‌ی آبی را خوب نگاه کن، می‌خواهم نظرت را درباره‌اش بدانم.»

هنوز یک دقیقه از مسابقه نگذشته بود که متحیر گفتم: «خودت کشفش کردی؟!» گفت: «یک پدیده است!»

در همین حین، صدای تشویق دوبنده‌ی آبی بعد از ضربه فنی کردن حریف، فضای سالن را پُر کرد. واقعاً پهلوان بود! با یک "یا مهدی" حریف را از تشک کند و دستش را بالا برد.

گفتم: «مثل اینکه او هم کشفش را کرده، آن دنیا هم پیروز است!» گفت: «منظورت چیست؟!»

گفتم: «"یا مهدی" و مردانگی‌اش را ندیدی؟! معلوم می‌شود دل در گِرو یاد امام زمانش دارد!»

یاد (۲)

فکر و ذکرم شده بود خرید ماشین صفر و دوخوابه کردن آپارتمانم. بی حوصله روی تخته‌ی کلاس نوشتم؛ «زندگی» و از بچه‌ها خواستم راجع به آن حرف بزنند.

سید رضا، گویی زنگ ساعت بود؛ بیدارم کرد. از غفلت خودم شرمنده شدم.

گفت: «زندگی مثل گُل یا پوچ می‌ماند. با یاد امام زمان علیه السلام گُل است، بدون آن پوچ!»

حفظ ایمان (۱)

بی‌قرار بود. دستی به کتفش زدم و گفتم: «چیبه؛ سوغاتی نیاوردی؟!»
گفت: «حاج آقا! خوب شد دیدمتان. یک سوغاتی داغ دارم که دارد
مغزپختم می‌کند. کنار کعبه، یک وهابی بهم داده؛ فقط مخصوص
شماست!»

- در خدمتیم!

- وهابیه گفت: «شیعه از اهل بیت و بخصوص امام حسین علیه السلام
کمک می‌خواهد نه از خدا، پس برای خدا شریک قائل شده و
مشرك است...»

دستش را به آرامی فشردم و گفتم: «دفعه‌ی دیگر بهش بگو: بله؛ ما از
ائمہ علیهم السلام کمک و شفاعت می‌خواهیم اما معتقدیم آن بزرگواران،
وسیله‌ای برای تقرّب به خدای سبحانند نه اینکه بدون اذن الهی، ضرر
و سود می‌رسانند تا شرک باشد. اتفاقاً پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین،
فرمودند: «هرکس به قرآن و عترت ایشان (اهل بیت علیهم السلام) تمسک
جوید، هرگز گمراه نمی‌شود.» و در قرآن آمده است: «ای کسانی که
ایمان آورده‌اید! ... وسیله‌ای برای تقرّب به خدا بجوئید.» ...»

دیگر آرام شده بود که لبخندزنان گفت: «حاج آقا! عجب زمانی
است دوران غیبت؛ شیطان در خانه‌ی خدا هم دنبال گوهر گران‌بهای
ماست!»

حفظ ایمان (۲)

باغبان می‌گفت: «دانه‌ی سیب را در قلب آن دیده‌ای؟! دیده‌ای که چگونه حتی با گاز زدن و خوردن سیب، این میوه‌ی بی‌جان، دانه را در درون خود حفظ می‌کند؟! اگر این دانه بر خاک بیفتد و چندی بگذرد، درختی پُربار از سیب، با دانه‌هایی در قلب‌شان به ارمغان می‌آورد.»
و ادامه می‌داد: «آن سیب تویی و دانه‌ی آن ایمان تو. چنان حفظش کن که هر جا بر زمین اُفتی، هزاران چون توئی (مؤمن) بپاخیزند!

گر دل به گوهر ایمان جلا دهیم
آنگه سزد به امام این ندا دهیم
آقا بیا و جهان پُر ز داد کُن
ما جان خویش در ره دین خدا دهیم.»

زمینه‌سازی

عالمی سرشناس بود و عاشق شهادت. چون پروانه‌ای گرد شمع شهدا و خانواده‌هایشان می‌گشت. این بار من همراهش بودم. از ماشین پیاده شدم تا به صاحبخانه بگویم مهمان دارند. بوی اسپند و خاک آب خورده، کوچه و حیات جارو شده و طنین گرم کلام «چرا دیر کردید؟!» مادر شهید، گوش و چشم و شامه‌ام را نوازش داد.

متعجب گفتم: «از کجا می‌دانستید حاج آقا به دیدارتان می‌آید؟»

گفت: «دیشب فرزند شهیدم از من خواست تا منتظرشان باشم.»

حرف انتظار که به میان آمد، دلم لرزید. با خودم گفتم: «ببین این

شهید و مادرش، چگونه انتظار را با عمل‌شان معنا می‌کنند. تو هم منتظری؟!»

اشک در چشمانم حلقه زد. منتظر امام زمان عجله فرما بودن و خانه‌ی دل

حتی یک آب و جاروی ساده به خود ندیدن؟!!

کتاب وصال یار

اضطرار

حکیمان هرقل و طبیبان حله و بغداد، همه جوابش کرده بودند. می‌گفتند: «زخم پای چیت بر روی رگ اکحل است؛ اگر جراحی شود، احتمال پاره شدن رگ بسیار زیاد است و اگر رگ پاره شود حتماً می‌میری. برو و با درد بساز که از مردن بهتر است.»

اسماعیل را که همه‌ی حاضران راندند؛ غایبی به فریادش رسید! کنار شط دجله، نزدیک سامراء، امام زمان علیه السلام با دست زخم او را فشرد و دیگر زخمی درکار نبود ...^۱

۱. نک: کشف الغمة، ج ۳، ص ۲۹۶ - ۳۰۰.

مصلحت

عیسی اربلی^۱ می گفت: قضیه‌ی اسماعیل هرقلی را در جمعی مطرح کردم. یکی از ایشان بلند شد و گفت: «من پسر اسماعیلیم. پدرم چهل بار دیگر به سامراء رفت تا دوباره مولای مان را ببیند؛ اما ندید.» باید به پسر اسماعیل گفت: «بله؛ بار اول بخاطر شرایط جامعه و... امام علیه السلام مصلحتی دیده بودند؛ اما بعد از آن، مصلح دیگر مصلحتی ندیدند و اسماعیل هم دیگر ایشان را ندید! دو دوتا می شود؛ چهارتا!»

۱. مؤلف کشف الغمة؛ از ادبا و دانشمندان معروف قرن هشتم هجری است.

راستی و انصاف

بالاخره بعد از مرارت‌های فراوان، گفتند: «فلان ساعت در بازار آهنگران، مغازه‌ی پیرمرد قفل‌ساز باش!»
به مغازه‌ی پیرمرد که رسیدم، امام علیه السلام سلامم را جواب دادند و امر به سکوت نمودند.

پیرزنی آمد و گفت: «برای رضای خدا، این قفل را از من به سه شاهی بخر که گره کارم به کمتر، باز نمی‌شود.»
پیرمرد، قفل را گرفت و نگاهی کرد و گفت: «قفل به درد خوری است. هشت شاهی می‌ارزد... من کاسبم و باید نفعی ببرم، از هشت شاهی بیش از یک شاهی منفعت بردن هم بی‌انصافی است؛ این را هفت شاهی برمی‌دارم.»

پیرزن که از اول بازار، به هر کس رو زده بود چون نیازمندش دیده بودند، قفل را بیشتر از دو شاهی بر نمی‌داشتند، هفت شاهی را گرفت و خوشحال رفت.

امام علیه السلام فرمودند: «این‌طور شوید تا ما به سراغ شما بیاییم... هفته‌ای بر او نمی‌گذرد، مگر آنکه من به سراغ او می‌آیم و از او دل‌جوئی و احوال‌پرسی می‌کنم.»^۱

۱. نک: ملاقات با امام عصر، (سید جعفر رفیعی)، ص ۲۶۸ - ۲۷۱.

مهم‌تر

یک‌بار هم که توانسته بود خود را به مدینه برساند، پیامبر ﷺ از شهر بیرون رفته بود. قول داده بود نماند و خیلی زود برگردد؛ بالاخره مادر بیمار بود و پرستاری نیاز داشت.

اشتیاق دیدار محبوب، جانش را شعله‌ور کرده بود؛ اما خود را از میان برداشت و برگشت. بعد از آن نیز، هرگز محبوب خویش را ندید.
پیامبر ﷺ هم چه نیکو نامیدش؛ «نَفْسُ الرَّحْمَنِ» فرمود: «من بوی خدای رحمان را از جانب یمن استشمام می‌کنم.»
آری؛ این‌گونه «أُوَيْسُ قَرْنِي» با عَمَلَش، قَرْنِهَا قَبْلَ، فریاد برآورد که رضای محبوب و خدای او، بسی مهم‌تر از دیدار است!

رضایت دلدار 

فُوت

همیشه ساعت دو می آمد، دُرست موقعی که موسیقی قطع می شد. روز به روز هم بیشتر ازش خوشم می آمد؛ اما چندتا مدال قهرمانی ام مانع از این می شد که برای دوستی پیش قدم شوم.

بالاخره یک روز طاقتم سر آمد؛ پیشش رفتم و بعد از کمی خوش و بش، لبخندزنان پرسیدم: «چطوره که همه، هر روز که می گذرد بُرنزه تر می شن؛ اما تو، سفید که چه عرض کنم، نورانی تر می شی. فوتِ کارت را یاد ما هم می دی رفیق؟!»

دَمبل را سرجایش گذاشت و گفت: «راستش؛ من برنزه و سفید و این چیزها را دقت نکردم، بدنسازی ام به خاطر امام زمان ع می آم.»
متعجب گفتم: «امام زمان ع؟!»

گفت: «آره؛ با خودم گفتم جسمم را قوی می کنم که وقتی آقا ظهور کرد، سرباز آماده ای باشم.»

گفتم: «که این طور؛ چون نیتِ خدایی داری ورزشت هم عبادت است و عمل صالح، عمل صالح هم که محبت می آورد؛ پس تو دنبال محبت و رضایت امام زمانی! عجب فوتی! ببخشید، عجب گردبادی!»

خنده کنان گفت: «گردباد را خوب اومدی؛ اما ما بازدمی بیش

نیستیم!»

۱. «حتماً، کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند، خدای رحمان، دوستی و محبت برای آنان قرار می دهد»؛ سوره مریم: آیه ۹۶.

خاک و آسمان

از عمره برمی‌گشتیم. پدر پیرم را بیدار کردم. به سختی در سرویس بهداشتی کوچک ابتدای راهرو وضو گرفت. مهماندار نیز جلوی درب خروج، پارچه تمیز دیگری پهن کرد تا او هم نمازش را بخواند. وقتی سرجایمان برگشتیم، مسافر صندلی کنارم، کلاً شده بود علامت سؤال! پرسید: «بعد از آن همه معطل شدن و سرپا ایستادن و خستگی در فرودگاه جده، چرا نگذاشتی پیرمرد، سه ساعتی استراحت کند؟ چرا بیدارش کردی؟! خُب؛ در فرودگاه ایران، قضای نماز صبحش را می‌خواند.»

پدرم خودش جواب داد و با خرسندی گفت: «خستگی چه اهمیتی دارد وقتی رضایت و به دنبالش محبت امام زمان علیه السلام مطرح است؟! خودشان فرمودند: «هیچ عملی بهتر از نماز، بینی شیطان را به خاک نمی‌مالد» و از ما این به خاک مالیدن را خواسته‌اند.»^۱

نگاهم به نگاه همسفرمان گره خورد. متفکرانه گفت: «بله؛ حق با شماست. محبت، خارشکن قدرتمندی است!»
و ادامه داد: «نمی‌دانستم حتی در آسمان هم می‌شود دماغ بعضی‌ها را به خاک مالید!»

اولِ اوّل

مثل هر ماه، علیرضا زودتر از من آمده بود. به موقع سوار مینی‌بوس تهران شدیم. همیشه قبل از اذان صبح به مهدیه می‌رسیدیم و بعد از نوش‌جان کردن یک دعای با حال، برمی‌گشتیم. آن شب، بوی برف هوا را پُر کرده بود. هنوز نیم ساعت از حرکت‌مان نگذشته بود که آسمان چون نقل‌ریزی بر سر عروس، حسابی دست و دل بازی کرد و ما را سه ساعتی در تالار جاده نگاه داشت. بالاخره هم، مأموران راهداری اجازه‌ی خروج‌مان را گرفتند.

دوباره که راه افتادیم، اضطراب در چهره‌ی علیرضا موج می‌زد. با آرنج، آرام به بغلش زدم و گفتم: «نگران نباش؛ به دعا می‌رسیم.» بعد هم چشم‌هایم را بستم و به خواب رفتم.

با غرولند راننده بیدار شدم. ماشین کنار یک کارگاه ساختمانی، نزدیک تهران، ایستاده بود و علیرضا داشت پیاده می‌شد. ساکم را برداشتم و دنبالش رفتم. پرسیدم: «علی اینجا چه کار داریم؟!» همان‌طور مضطرب به سمت روشنایی اتاقک ابتدای کارگاه رفت و در زد. پسر جوانی در را باز کرد. علیرضا با او چند کلمه‌ای صحبت کرد و وارد اتاق شد.

چند دقیقه بعد، مبهوت از کنار بخاری اتاق نگاهش می‌کردم. تعقیبات نمازش هم تمام شد. مُهر کربلایش را بوسید و داخل جیبش گذاشت. پرسیدم: «مگر قرار نبود برویم مهدیه؟! خُب؛ همان‌جا نماز می‌خواندیم دیگر!» آرام و متبسم گفت: «یادت نیست ماه قبل، سخنران چه گفت؛ امام زمان علیه السلام فرموده‌اند: «از رحمت خدا به دور است کسی که [...] نماز

فانوس هدایت: رضایت دلدار □ ۸۹

صبح را تا ناپدید شدن ستارگان به تأخیر اندازد.»^۱ از قبل خوابیدن، نگران نماز اول وقت بودم که الحمدلله جور شد.»

آن روز به دعای ندبه رسیدیم؛ اما می دانستم علیرضا حتما یکی از آنهایی است که دعا نخوانده، امام علیه السلام دوستش دارد!

آتش

بعد از صلوات پایان درس، استاد اشاره کرد بمانم. کلاس که خلوت شد، گفت: «آشیخ حسین! چند وقتی هست خیلی پریشانی، اصلاً حواست به درس نیست، مشکلی پیش آمده؟»

خوشحال شدم. سفره دلم را باز کردم و گفتم: «بله؛ حاج آقا! مدتی هست کابوس‌های وحشتناک می‌بینم؛ دورتادورم آتش است. در نهایت هم با لهیب آتشی که از وجودم زبانه می‌کشد بیدار می‌شوم. نمی‌دانم چه شده و چه کار باید بکنم.»

استاد متفکرانه دستی به ریش جوگندمی‌اش کشید و گفت: «عجب؛ کسی تازگی‌ها، چیزی، پولی، هدیه‌ای، به شما نداده؟» گفتم: «چرا؛ یکی از بستگان سرمایه‌دارم در یک مهمانی، مبلغی به من داد و گفت: «این پول را شما که طلبه‌اید و سرباز امام زمان ع، مصرف کنید تا ما هم امام‌مان را راضی و خوشحال کرده باشیم. عشق است دیگر، چه کارش می‌شود کرد؟!»

استاد دست در جیب قبای خاکستری‌اش کرد. مقداری پول درآورد و گفت: «دو سه روز فقط از این مصرف کن، بین بازهم کابوس‌ها به سراغت می‌آیند؟»

پول استاد، گویی آبی بر روی آتش بود. خواب‌هایم آرام و راحت شد. علت را که از استاد پرسیدم، گفت: «در جلد ۵۳ کتاب *بحار الانوار*، صفحه‌ی ۱۸۱، نامه‌ای از امام زمان ع آمده که حضرت فرموده‌اند: «...هر

فانوس هدایت: رضایت دلدار □ ۹۱

کس چیزی از اموال ما را حلال شمارد و آن را بخورد، همانا آتش خورده است.» ظاهراً جناب فامیل، خمس نمی‌دهد.»

پیگیر قضیه شدم. فهمیدم، بله؛ عشق جناب‌شان!! خودنمایی کردن

است و امام علیه السلام را برای خود خواستن، نه خود را فدای امام علیه السلام ساختن!

کتاب جگرکی

کارشناس مذهبی‌ای که در تهیه‌ی گزارش‌های مهدوی، شهره بود، جگرکی‌ای را در دام تصویر خویش گرفتار کرد و پرسید: «به نظر شما چگونه می‌توان رضایت امام زمان علیه السلام را به دست آورد؟»

جگرکی گفت: «خُب معلومه؛ با خوردن جیگر!»

کارشناس، غرّه از علم خود گفت: «خوردن جیگر یعنی چه؟ می‌خواهیم در تلویزیون پخش کنیم‌ها! شما بگو با زمینه‌سازی برای ظهور، با آماده کردن شرایط ظهور و ...»

جگرکی گفت: «ببین داداش، درآمد از دو راه به دست می‌آید؛ یا با دروغ و نیرنگ که دزدیه اعتماد است! یا با زور و قلدری که دزدیه امنیت است! یا با فحشا و سکس که دزدیه آبرو است! یا با اختلاف‌افکنی و تفرقه که دزدیه فکر است! یا با توکل بر خدا و کار و تلاش که این درست است! پس، پول یا با دزدی به دست می‌آد یا با پاکی و صداقت. شما اگر جیگر بخورید به من در پول درآوردن از راه دوم کمک کردید و این هم، نوعی زمینه‌سازی است دیگر.»

کارشناس، بُهت‌زده از حرف منطقی جگرکی، با دهان باز او را نگاه می‌کرد که تصویربردارش بر شانه‌اش زد و گفت: «این از کتاب‌هایی است که در دانشگاه خوانده نمی‌شوند. همین "راه دومش" را بچسب که واقعاً جیگره!»

گوارا

استاد با صورتی چین خورده از تبسم و چشمانی سرشار از شوق گفت: «جوان که بودیم گواراترین لحظه‌ی عمر را وقتی می‌دانستیم که در چادر خاکی باشیم و باران بر سقف چادر ترانه بخواند و جامان، شیشه مربایی باشد که در آن چای داغ ریخته‌اند و قرار است تا ساعتی دیگر عملیات شروع شود و رضایت امام زمان علیه السلام حاصل گردد؛ اما جنگ تمام شد.» و سکوت کرد.

گفتم: «استاد، دیگر عمرتان گوارا و دلچسب نیست؟»

گفت: «حالا، چادرمان آسمان است و باران‌مان قرآن و جامان، دل مملو از یقین و قرار است در عهد و پیمان الهی یعنی اطاعت از اهل بیت علیهم السلام و عمل در طریق آنها، استواری کنیم تا به لقای امام زمان علیه السلام برسیم که خودشان فرمودند: «اگر شیعیان ما، دل‌هایشان در وفای بر عهدی که بر آنها است، اجتماع کنند لقای ما برای آنان به تأخیر نمی‌افتد.»^۱»

کشیدنی

پیست توچال بود و آدم‌هایی با کاپشن‌های رنگارنگ بر صفحه‌ی سفید برف، در حرکت. اولین باری بود که چوب اسکی را، زیر پاهایم احساس می‌کردم. یکی دو متری بیشتر، کشش جاذبه‌ی زمین را همراهی نکرده بودم که با فرهاد نامی، گره خوردم و "دیدنی‌هایی" خلق شد. سکون که آمد، فرهاد، گله‌مند گفت: «دنیا را می‌بینی، از کشیدنی‌هایش فقط بدبختی کشیدیم؛ بس نبود، حالا باید مچاله هم بشویم.» معذرت خواستم و گفتم: «دل پُری داری مَرَد! اگر بتوانم کمکی کنم، خوشحال می‌شوم.» خیره، نگاهی بهم کرد و گفت: «چه بگویم؟! با اینکه پول پارو می‌کنم؛ اما به هر دری می‌زنم آرام نمی‌شوم که نمی‌شوم!»


مکثی کردم و گفتم: «دوتا کشیدنی هم از من بشنو، آنها را هم امتحان کن، حتماً جواب می‌دهد!»

نگاهش متعجب شد و گفت: «چه هستند؟»

گفتم: «یکی، کشیدن صدا در هنگام خواندن قرآن یا همان ترتیل قرآن است و یکی هم، کشیدن رنج سفر برای زیارت ائمه علیهم‌السلام». فرهاد که حسابی جا خورده بود، گفت: «شما طلبه‌اید؟!» گفتم: «نه؛ یک رفیق طلبه دارم که همیشه می‌گوید، اگر این کارها را انجام بدهیم، امام زمان علیه‌السلام، از ما راضی می‌شود و جایزه‌ی مان آرامش است.»

متفکرانه بلند شد و گفت: «ای‌ول؛ بلند شو که تو هم یک استاد

مجانی اسکی، جایزه گرفتی.»

روی ماه دعا 

اسلحه

مهمان "دوکوهه" بودیم. رزمنده‌ای که مین ضد نفر، پای راستش را با خود برده بود، با لحنی آکنده از حماسه و عرفان دلگرم‌مان می‌کرد و می‌گفت: «اسلحه که داشته باشی، نه تنها خودت قدرتمندی بلکه بوسیله‌ی آن از عزیزانت هم حمایت می‌کنی. ... بچه‌ها در طول دفاع مقدّس، قدرتمندترین اسلحه‌ی بشری را داشتند که علی‌وار توانستند از اسلام و مسلمین حفاظت کنند.»

صلابت کلام رزمنده، چشم‌هایمان را هم گوش کرده بود. حتی صدای نفس‌هایمان، شنیده نمی‌شد. او که اشتیاق ما را می‌دید، ادامه داد: «شاید شنیده باشید بعضی از آدم‌ها که زیر صاعقه‌ی چشمان ناپاک بوده‌اند و از دهان بوالهوسان، تیگه‌ها شنیده‌اند، می‌گویند: «چشم و دهان در صورت انسان‌ها اضافی است!» اما اگر چشم، خدا را دید و دهان، همه چیز را از او خواست؛ دیگر نه تنها چیزی اضافی نیست بلکه به دُعا که سلاح قدرتمند پیامبران و امامان است، دست پیدا کرده‌ایم و مگر نه این است که امام زمان علیه السلام، خود فرموده‌اند: «برای تعجیل فرج، بسیار دُعا کنید که فرج شما در همان دُعاست.»^۱

بزم رزم کلام رزمنده زمانی تمام شد که اسلحه‌ی دُعا را برای امام زمان علیه السلام، آتش کرد و گفت: «پروردگارا! هرچه را مولایمان، حضرت مهدی علیه السلام، از تو طلب می‌کند، برآورده بفرما که تو بخشنده‌ی مهربانی.»

عشق ناب

مسابقه‌ی فینال جام رمضان بود. خم شدن کمر سالن ورزشگاه، از جمعیت بیش از ظرفیت، به خوبی احساس می‌شد. نتیجه‌ی مساوی، کار را به پنالتی کشاند. با درخشش امیر - که بخاطر تهریش همیشگی‌اش، بچه‌ها حاج امیر صدایش می‌زدند - فقط یک‌بار، توپ به تور دروازه رسید و تیم‌مان قهرمان شد. حالا دیگر سالن، کاملاً در خاک تماشاچیان بود و حاج امیر، بالای دست بچه‌ها.

سالن که برای اهدای جوایز آماده می‌شد، کنار امیر رفتم و پرسیدم: «موقع پنالتی‌ها لبانت می‌جنبید؛ چه وردی می‌خواندی که توپ، دستهای تو را بیشتر از تور دروازه دوست داشت؟!»

چشمان مرددش را برای لحظاتی به من دوخت و بعد گفت: «برای سلامتی امام زمان علیه السلام، دُعا می‌کردم.»

گفتم: «یعنی می‌خواستی کمکت کند گل نخوری؛ نه؟! چون حضرت را که خدا خودش حفظ می‌کند و زنده نگه می‌دارد!»

دستی به سرم کشید و گفت: «پسرا! زنده ماندن حضرت، منافاتی با بیمار شدنشان ندارد. من برای مریض نشدن حضرت دُعا می‌کردم؛ افتاد؟!»

گفتم: «حاج امیر! تجارتت هم مثل دروازه‌بانیت خوب است.» گفت: «چطور مگر؟!» گفتم: «به قول معروف خودت را سپردی به امام و به یادش هستی تا امام هم به یاد تو باشد و کمکت کند.»

این‌بار سرم را با دستانش نگه داشت و به چشمانم زل زد و گفت: «اشتباه نکن! تجارتی در کار نیست! اگر تمام پنالتی‌ها هم گل می‌شد، باز

هم من دُعا را داشتم. این عشق است؛ معامله نیست!» بعد هم پیشانی‌ام را بوسید و به شادی بچه‌ها پیوست.

آن شب حاج امیر، جایزه‌ی مرد اخلاق و بهترین دروازه‌بان را هم گرفت. من نیز، جایزه‌ی همنشینی با حاج امیر نصییم شد؛ رائحه‌ای دلنشین از ایمان و عشق.

بی‌دریغ

چند دقیقه‌ای می‌شد با خدای خود راز و نیاز می‌کردم، خواهش می‌کردم، سرافکننده و غمگین دُعا می‌کردم. ذهنم چون امواج متلاطم دریا، خواسته‌هایم را به این سو و آن سو می‌کشید؛ تا اینکه به یاد امام زمان علیه السلام افتادم. طلب و خواهشم قرار گرفت و حُزنم بیشتر شد و دُعایم افزونتر؛ که خدایا، فانوس هدایت و قُرب و رهنمای رسیدن به لقاء و رضوان را از پس ابر، بیرون آر. که خدایا، یک رنج در درون من شور می‌زند: «نکند من رنجِ امام خویش باشم؟!»

گفتم و گفتم تا نسیم ملایم ساحل مرا به زانو درآورد و سیلابی کوچک از چشمانم به سوی دریا روان گردید.

موج اشک، هنوز فرو ننشسته بود. ناگهان، گرمی نوازشی را بر گونه‌ام احساس کردم. چشمانم را گشودم؛ کسی نبود. به اطراف نگریستم. فقط من بودم و دریا و ساحلی که دو ردّ پا از دور تا به من، به موازات هم ادامه می‌یافت؛ اما من که تنه‌ابوادم! چرا دو ردّ پا؟!

گویی این بار ذهنم به زانو درآمده باشد!

شگفتا؛ من لایق همراهی با امام خود بوده‌ام؟! ذکر و یاد و دُعا، محبّت بی‌دریغ مولایم را به همراه داشته است؟! بُهت‌زده، دست بر روی گونه‌ام گذاشتم و از اعماق جان، فریاد برآوردم؛ خُدا!

۱. این داستان به استناد نامه‌ی امام زمان به شیخ مفید، که در آنجا خطاب به شیعیان می‌فرماید: «ما هرگز شما را به حال خود رها نکرده‌ایم و هرگز شما را از یاد نبرده‌ایم...»، تنظیم شده است. نك: نگین آفرینش، ص ۷۸.

برخی از منابع

قرآن کریم

آفتاب مهر، جمعی از محققین مرکز تخصصی مهدویت

بحار الانوار، علامه مجلسی

تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی

تو می آیی، استاد صفائی (عین - صاد)

کافی، مرحوم کلینی

کشف الغمة في معرفة الائمة، محقق إربلی

کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق

نگین آفرینش، محمد مهدی حائری پور و دیگران

و